

علوم اجتماعی و علوم طبیعی؛ شباهت‌ها و تفاوت‌ها

هادی صمدی*

چکیده

در فلسفه علوم اجتماعی، عده‌ای بر شباهت علوم اجتماعی و طبیعی، از حیث موضوع و روش و هدف تأکید دارند و عده‌ای دیگر به تفاوت‌های بنیادین میان آنها، در این جنبه‌ها قائل‌اند. مهم‌ترین استدلال‌های دو دسته برای ادعاهای خود، فهرست‌وار در این مقاله آمده است. از جمله موضوعات مورد اختلاف که در اینجا بیان شده است، می‌توان به آزمایشی بودن یا نبودن علوم اجتماعی، وجود داشتن یا نداشتن قوانین کلی در علوم اجتماعی، و تفاوت‌های پیش‌بینی و تبیین در علوم طبیعی و علوم اجتماعی اشاره کرد. آیا موضوعات مورد مطالعه در علوم اجتماعی، ویژگی‌های منحصر به فردی مانند معنادار بودن دارند که آنها را به لحاظ ماهیتی، از پدیده‌های مورد مطالعه در علوم طبیعی متمایز کند؟ آیا از روش‌های به کار رفته در علوم طبیعی که کارامدی خود را در حیطه مطالعه پدیده‌های فیزیکی و زیستی نشان داده‌اند، می‌توانیم در مطالعه پدیده‌های اجتماعی استفاده کنیم؟ اگر پاسخ مثبت است، آیا باید چنین کنیم؟ یا می‌توان اهداف متفاوتی، در دو حیطه علوم اجتماعی و طبیعی در نظر گرفت که مانع این کار شود؟ مقاله حاضر به پاسخ‌های متفاوتی که اشاره می‌کند در ادبیات فلسفه علوم اجتماعی، به این پرسش‌ها داده شده است.

واژه‌های کلیدی: علوم اجتماعی، علوم طبیعی، موضوع، روش، هدف، قوانین، تبیین، آزمایش، پیش‌بینی

مقدمه

اشیا، فرایندها، ایده‌ها و کلاً هرچه را در جهان وجود دارد، می‌توان بر حسب شباهت‌ها و تفاوت‌ها، در مقولاتی جداگانه قرار داد. هرچه تمرکز ما بر شباهت‌ها بیشتر باشد، می‌توان مقولاتی تعریف کرد که جزئی‌های بیشتری در خود بگنجانند و هرچه تمرکز بر تفاوت‌ها بیشتر شود، یعنی نظام تمیز متمایزکننده‌تر باشد، با مقولات متمایزتری سروکار خواهیم داشت که جزئی‌های کمتری را دربرمی‌گیرد. مقولاتی که انسان‌ها برای نظام‌مندتر کردن انطباعات حسی از آنها بهره می‌گیرند، هر دو نوع از مقولات پیش‌گفته را دربرمی‌گیرد. گاهی برای نظم دادن به تکثری از جزئی‌ها، از مقولات عام‌تر بهره می‌گیریم و گاهی نیز، خواهان تمیزگذاری بیشتری میان جزئی‌هایی هستیم که از پیش، همگی را ذیل یک مقوله عام قرار داده بودیم. فیلسوفان نیز، از آن حیث که انسان هستند، از این قاعده مستثنا نیستند. در فلسفه علوم اجتماعی، بحث‌های دامنه‌داری در مورد شباهت‌ها و تفاوت‌های علوم اجتماعی و انسانی، از یک سو و علوم طبیعی، از سوی دیگر وجود داشته است. عده‌ای از فیلسوفان علوم اجتماعی همچون دلتای، شلایر ماخر، زیمل، وبر و... خواهان تأکید بر تفاوت‌های علوم اجتماعی و طبیعی هستند و عده‌ای دیگر مانند پوزیتیویست‌ها، به شباهت‌ها توجه می‌کنند.

در زیست‌شناسی و فلسفه زیست‌شناسی، بحثی درباره گونه‌های موجودات زنده وجود دارد که می‌تواند نکات آموزنده‌ای برای فیلسوفان علوم اجتماعی داشته باشد. گونه‌های موجودات زنده، برای مثال گربه‌ها و ببرها، شباهت‌ها و تفاوت‌هایی با یکدیگر دارند. با وجود شباهت‌های فراوان میان گربه‌های موجود در جهان نمی‌توان کلی گربه را با ارائه شرایط لازم و کافی، به گونه‌ای تعریف کرد که همه گربه‌ها و فقط گربه‌های موجود در جهان، در آن کلی قرار گیرند. همین سخن درباره کلی ببر نیز صادق است. با وجود بحث‌های فراوان و ارائه پیشنهادها متنوع برای تعریف گونه‌های زیستی، امروزه زیست‌شناسی تعریفی دقیق، یعنی ارائه شروط لازم و کافی، برای گونه‌های زیستی ندارد؛ اما آیا این به آن معناست که گونه‌های موجودات زنده وجود ندارند؟ به نظر می‌رسد به جای پاسخ مثبت به این پرسش، به این نکته اذعان داریم که مرز میان گونه‌های موجودات زنده، دقیق و روشن نیست. چنین سخنی را می‌توان در باب تمیز میان علوم مختلف نیز بیان داشت؛ مثلاً فیزیک و جامعه‌شناسی شباهت‌ها و تفاوت‌هایی با یکدیگر دارند.

بصیرت داروین در باب گونه‌های زیستی بسیار درس‌آموز است. او در آن واحد، به شباهت‌ها و تفاوت‌های موجودات زنده توجه کرد. توضیح او برای شباهت میان گونه‌های موجودات زنده، وجود نیایی مشترک بود. همه موجودات زنده موجود روی کره زمین، از یک یا دسته بسیار کوچکی از نیاکان مشترک به وجود آمده‌اند و از این رو، با یکدیگر شباهت‌های فراوانی دارند. اما موجودات زنده، در تطابق با موقعیت‌های محیطی متفاوت و تحت سازوکاری به نام گزینش طبیعی تنوع و تکثر یافته‌اند؛ بنابراین، تفاوت در محیط، تفاوت در گونه‌های زیستی را در پی داشته است. در واقع، یکی از دلایل اصلی موفقیت نظریه فرگشت^۱ داروین، توجه هم‌زمان به تفاوت‌ها و شباهت‌های موجودات زنده و ارائه سازوکاری برای توضیح آن بوده است. در تمیزگذاری میان علوم اجتماعی و انسانی و علوم طبیعی نیز، به توجه هم‌زمان به شباهت‌ها و تفاوت‌ها نیاز داریم. با نگاهی به عمده ادبیات مربوط به فلسفه علوم اجتماعی درمی‌یابیم که فیلسوفان علوم اجتماعی، به طور عمده، یا به شباهت‌ها توجه داشته‌اند یا به تفاوت‌ها. در این مقاله، گفت‌وگویی میان یک طرف‌دار فرضی این نظر که علوم طبیعی و اجتماعی از یک سنخ هستند، یک مخالف فرضی این نظر و ناظر سومی که رویکردی میانه دارد، ترتیب خواهیم داد. در این گفت‌وگو، اولی را شباهت‌گرا، دومی را «تفاوت‌گرا» و سومی را میانه‌رو می‌نامیم.^۲ سبک در این مقاله، برگرفته از محاورات افلاطونی سقراطی است که امروزه نیز، فیلسوفانی همچون گری گاتینگ^۳ به آن توجه می‌کنند.

1. evolution

۲. در تهیه این گفت‌وگو، به صورتی آزاد، از متون دانش‌نامه‌ای گوناگونی بهره گرفته شده است که برخی از آنها عبارت است از: «فلسفه علوم اجتماعی» (کینکید، ۲۰۰۲)، «طبیعت‌گرایی در علوم اجتماعی» (بنتون، ۱۹۹۸)، «کل‌گرایی و فردگرایی در تاریخ و علوم اجتماعی» (بهارگوا، ۱۹۹۸)، «پیش‌بینی در علوم اجتماعی» (لاگرسیتز، ۱۹۹۸)، «نقش آزمایش در علوم اجتماعی: مطالعه موردی اقتصاد» (گونزالس، ۲۰۰۷)، «آزمایش‌ها در علم جامعه‌شناسی» (واکر و ویلر، ۲۰۰۷). از استاد ارجمند، جناب آقای دکتر علی پایا که متن اولیه را مطالعه کردند، بسیار سپاس‌گزارم. به پیشنهاد ایشان بود که شخص سوم (میانه‌رو) را در گفت‌وگو وارد کردم. برخی دیگر از نکات پیشنهادی ایشان را نیز، با عنوان «پایا، ۱۳۸۸» در متن گنجانده‌ام. داور محترم نشریه روش‌شناسی علوم انسانی نیز، نکات بسیار جالبی را در حاشیه متن اولیه ذکر کرده بودند که توجه اینجانب را به مواردی جلب کرد که از برخی از آنها غافل بودم. از ایشان نیز بسیار سپاس‌گزارم.

۳. گاتینگ در مقاله‌ای در ۱۹۸۲، مناظره‌ای فرضی میان یک واقع‌گرای علمی و یک تجربه‌گرای برساختی ترتیب می‌دهد. او در ابتدای مقاله می‌گوید که منظور او از واقع‌گرای علمی و تجربه‌گرای برساختی، به ترتیب، ویلفرد سلرز و باس ون فراسن است. اما در مقاله حاضر، منظور نگارنده از شباهت‌گرا و تفاوت‌گرا، فیلسوفان خاصی نیست. هدف اصلی این است که به مهم‌ترین استدلال‌هایی که بر له و علیه طبیعت‌گرایی، در فضای عمومی بحث در علوم اجتماعی مشاهده می‌شود، اشاره مختصری شود (به همین دلیل از اصطلاحات خودساخته‌ای مانند «شباهت‌گرا»، «تفاوت‌گرا» و «میانه‌رو» استفاده کرده‌ام تا ذهن خواننده به فیلسوف خاصی معطوف نشود).

تفاوت‌گرا: حیطه پدیده‌های اجتماعی مستقل از افراد وجود دارد و جامعه‌شناسی به تحقیق این حیطه می‌پردازد؛^۱ افزون بر این، پدیده‌های اجتماعی می‌تواند با راه‌هایی، بر افراد تأثیر گذارد که خود آنها متوجه آن نیستند. بنابراین، تحقیق پدیده‌های اجتماعی نمی‌تواند به طور کامل، با تحقیق خودانگاره‌هایی انجام شود که افراد به آن اقرار دارند. شباهت‌گرا: اما تبیین پدیده‌های اجتماعی چیزی، جز توضیح رفتارهای تشکیل‌دهنده آن پدیده اجتماعی نیست.

تفاوت‌گرا: تبیین رفتار افراد نیازمند نوع خاصی از فهم همدلانه با آنها نیاز دارد. مطالعه علوم اجتماعی، بر خلاف علوم طبیعی، با معنا بخشیدن به جهان آغاز می‌شود. شباهت‌گرا: تبیین اجتماعی باید با آنچه وبر «انواع آرمانی»^۲ می‌نامید، سروکار داشته باشد. فرایندهای اجتماعی واقعی، عوامل علی متعامل بسیاری را در بر می‌گیرد. این فرایندها تنوع بسیاری در میان افراد، زمان‌ها و مکان‌های متفاوت دارد. انواع آرمانی با تلاش در جهت انتزاع اشتراکاتی در میان این پیچیدگی‌ها به وجود می‌آید.^۳ بر پایه دیدگاه وبر، قانون عرضه و تقاضا یکی از این آرمان‌سازی‌ها یا انتزاعات است. از نظر او، نحوه آرمانی‌سازی در علوم اجتماعی، همانند آرمانی‌سازی در علوم طبیعی است و به همان اندازه، به کارگیری آن مشروع است. علوم اجتماعی مطابق همان روش‌ها و موازینی جلو می‌رود که در علوم طبیعی به کار می‌رود.

تفاوت‌گرا: تبیین پدیده‌های اجتماعی نیازمند ارجاع به معانی به طریقی است که علوم اجتماعی را اساساً از علوم طبیعی متفاوت می‌کند. علوم اجتماعی می‌تواند و یا باید، در قالب هستارهای اجتماعی تحویل‌ناپذیر^۴ به توضیح پدیده‌ها پردازد. پدیده‌های اجتماعی، موجودیتی خارج از افراد داشته، تأثیرات علی پدیده‌های اجتماعی حذف‌ناپذیر است (روین، ۱۹۸۵). امضای یک چک، مجموعه بزرگی از پدیده‌های

۱. فردی مانند دورکیم، با وجود پذیرش استقلال بین پدیده‌های جمعی و فردی، به وحدت موضوع، روش و هدف علوم اجتماعی و علوم طبیعی قائل است؛ بنابراین، این ادعا که حیطه پدیده‌های اجتماعی مستقل از افراد وجود دارد، منحصر به تفاوت‌گرایان نیست و برخی شباهت‌گرایان نیز آن را می‌پذیرند. اما برای تفاوت‌گرای فرضی ما قائل شدن به ماهیت متفاوت اجتماع نسبت به ماهیت امور طبیعی مورد مطالعه در علوم طبیعی می‌تواند دلیل مناسبی برای مشاهده تفاوت‌های اساسی میان علوم اجتماعی و علوم طبیعی باشد.

2. ideal types

۳. زیمل نیز این بحث را با مفهوم فرم مطرح می‌کند.

۴. منظور از تحویل‌ناپذیر هستومنها و سازوکارهای مورد مطالعه علوم طبیعی است؛ مانند فرایندهای زیستی.

نهادی دربارهٔ بانک‌ها و مواردی از این دست را پیش‌فرض می‌گیرد. شباهت‌گرا: در علوم اجتماعی، باید همهٔ تبیین‌ها، در قالب افراد انجام شود. آنچه تشکیل‌دهندهٔ جهان اجتماعی است، افراد است، و رویدادهای اجتماعی، دربارهٔ افراد است. این نظریهٔ متافیزیکی پیش‌پا افتاده پیامدهای روش‌شناختی بسیاری دربردارد؛ از جمله اینکه پدیده‌های مقیاس بزرگ را باید، در قالب شرایط، تمایلات و باورهای افراد توضیح داد. همهٔ پدیده‌های اجتماعی را باید، به طور کامل و فقط با واژگان مربوط به کنش‌ها، باورها و خواست‌های افراد توضیح داد. تبیین پدیده‌های اجتماعی، بدون در نظر گرفتن باورها و خواست‌های کنش‌گران ناکارآمد است.

میان‌رو: پوپر آنچه را شما «نظریه‌ای متافیزیکی» نامیدید، ذیل نام «فردگرایی متدولوژیک»^۱ مطرح می‌کند و بنابراین، آن را یک اصل متدولوژیک و نه یک آموزهٔ متافیزیکی می‌داند. تبیین‌ها، به چارچوب‌های متدولوژیک متکی هستند و البته متدولوژی‌ها نیز، بر متافیزیک‌ها استوار. متافیزیک پوپری و همهٔ کسانی که به فردگرایی، در برابر ساختارگرایی نظر دارند، بر آن متکی است که افراد هستند که بالأصله موجودند. ساختارها، برساخته‌های متکی به حیث‌های التفاتی هستند که برای آنها، به اعتباری، واقعیت فرض می‌شود؛ یعنی به آنها توان علی اسناد می‌شود. اما این توان علی، در نهایت، به حیث‌های التفاتی جمعی^۲ بازمی‌گردد؛ جمع‌هایی که از افراد تشکیل شده است (پایا، ۱۳۸۸). هستارهایی که علوم اجتماعی مطالعه می‌کند، اشیای انتزاعی و برساخته‌های نظری است. «حتی جنگ و ارتش مفاهیم انتزاعی‌اند؛ هر چند که ممکن است برای برخی عجیب به نظر رسد. آنچه به صورت انضمامی وجود دارد، کشته‌ها هستند و یا مردان و زنانی که یونیفورم نظامی به تن دارند و مواردی از این دست» (پوپر، ۱۹۵۷، ص ۱۳۵). در عین حال، رفتارهای ارتش را نمی‌توان بر اساس تمایلات و

1. methodological individualism

۲. حیث‌التفاتی جمعی با همسو شدن حیث‌التفاتی تک‌تک افراد سازندهٔ آن جمع شکل می‌گیرد؛ اما از آنجا که پدیده‌ای نوظهور (emergent) است، به طور کامل به آن فروکاسته نمی‌شود؛ به همین دلیل است که خود می‌تواند به نحو متقابل، بر حیث‌های التفاتی افراد تأثیر داشته باشد (همانند یک آهن‌ریا که از دوقطبی‌های مغناطیسی همسوسه در یک مادهٔ فرومغناطیس به وجود آمده است و بدون آن دوقطبی‌های مغناطیسی، خاصیت خود را از دست می‌دهد. این آهن‌ریا در عین حال می‌تواند هم بر دوقطبی‌های مغناطیسی دیگر تأثیر گذارد و آنها را به جهتی خاص سوق دهد و هم آثار خودتنظیمی بر دوقطبی‌های مغناطیسی تشکیل‌دهندهٔ خود داشته باشد، به گونه‌ای که آنها را وادار کند در جهت خاصی باقی بمانند).

خواست‌های نظامیان تشکیل‌دهنده آن ارتش توصیف کرد؛ زیرا در این صورت، عینیت تحلیل از بین می‌رود. وظیفه علوم اجتماعی، در چنین مواردی، تحلیل موقعیت درون ارتش و ارتباط چنین برساخته‌ای با دیگر برساخته‌های اجتماعی موجود در جامعه است، و این تحلیلی عینی و نه ذهنی است.

تفاوت‌گرا: سیستم‌های اجتماعی بسته نبوده، در معرض تأثیر نیروهای زیستی و فیزیکی است. تأثیر عوامل متنوع، در یک سیستم باز مانند اجتماع باعث می‌شود نتوانیم تبیین‌هایی از سنخ تبیین‌های موجود در علوم طبیعی را در علوم اجتماعی بیابیم (دیویدسون، ۱۹۹۴؛ تیلور، ۱۹۷۱).

شبهت‌گرا: اما واقعیت این است که سیستم‌های طبیعی نیز بسته نیست. دانشمندان علوم طبیعی برخی سیستم‌ها را بسته در نظر می‌گیرند؛ به این معنا که در یک سیستم، فقط معدودی از عوامل را مرتبط در نظر می‌گیرند و تأثیر دیگر عوامل را در برهم‌کنش‌های آن عده معدود از عوامل نادیده می‌گیرند. این کار نیز معقول است؛ زیرا محدودیت‌های قوای شناختی انسان مانع از در نظر گرفتن یکباره کلیه عوامل دخیل در مطالعه یک پدیده است. دانشمندان علوم اجتماعی نیز چنین می‌کنند؛ بنابراین، از این نظر، دانشمندان این علوم تفاوتی ندارند. حیات اجتماعی انسان‌ها به همان گونه که معرفت در باب جهان طبیعی به دست می‌آید، قابل دانستن است.

میان‌رو: از یک سو، هیچ دانشمند علوم طبیعی بر این باور نیست که تبیینی که ارائه می‌کند، «تمام» است. دانشمندان علوم طبیعی معترف‌اند که با پیشرفت علم، ناکامل بودن تبیین‌های آنها آشکار خواهد شد. از سوی دیگر، تفاوت در این نکته است که در علوم طبیعی، نسبت به علوم اجتماعی و انسانی، استفاده از شرط «با فرض یکسان بودن بقیه شرایط» آسان‌تر است. معنای این امر آن است که تبیین، به شرایط آزمایشگاهی ناظر است و نه به جهان واقعی. در علوم اجتماعی و انسانی، «مدعای» تحلیل‌گر تفاوت‌گرا آن است که تبیین به شرایط واقعی ناظر است و نه به شرایط آزمایشگاهی. در خصوص صحت این «دعوی»، باید بحث دقیق شود (پایا، ۱۳۸۸).

تفاوت‌گرا: در ادامه، از این دعوی دفاع خواهیم کرد که در علوم اجتماعی، تبیین به شرایط آزمایشگاهی ناظر است و نه جهان واقعی. اما آنچه در اینجا می‌خواهیم اشاره کنیم که پدیده‌های اجتماعی، با پدیده‌های فیزیکی ارتباط محکمی ندارد؛ بنابراین، یک

پدیده اجتماعی خاص می‌تواند در زمینه‌های فیزیکی بسیار متنوعی تحقق یابد. معنای این سخن آن است که پدیده‌های اجتماعی بازتر از آن هستند که رفتاری قانون‌گونه داشته باشند، و رفتار قانون‌گونه چیزی است که برای بررسی‌های علمی نیازمند آن هستیم (سرل، ۱۹۸۴).

شباهت‌گرا: این تمایز نیز بر اساس تفاوتی قاطع نیست. البته کلیت بسیاری از قوانین علوم طبیعی، بیش از کلیت قوانین علوم اجتماعی است؛ اما در اینجا، تفاوت به درجه است، و نه به نوع. بسیاری از قوانین زیست‌شناسی و پزشکی قوانین احتمالاتی هستند؛ افزون بر اینکه امروزه، میان فیزیک‌دانان بحث‌های بسیاری درباره کلیت بسیاری از قوانین فیزیکی مطرح است. برای مثال فیزیک‌دانان می‌گویند قوانین حاکم بر آغاز جهان، طی زمان تغییر کرده، با قوانین امروز یکسان نیست و یا حتی اگر نگاه خود را از طول زمان، به مقطعی خاص، برای مثال حال حاضر معطوف کنیم، باز فیزیک‌دانان می‌پندارند بسیاری از قوانین علمی شناخته‌شده کنونی، در همه جای جهان، برای مثال در سیاه‌چاله‌ها، به شکل یکسان حاکم نیست.

میان‌رو: البته این گونه نظرات درباره کلیت قوانین فیزیکی که زمانی، در دهه ۱۹۹۰ مطرح شد، اکنون طرف‌دار چندانی ندارد. اما نکته مهم‌تری که در این باره باید به آن توجه شود، تمایز موجود میان دو دسته از قوانین، یعنی قوانین پدیدارشناختی و قوانین بنیادین است. قوانین پدیدارشناختی به توصیف پدیده‌های مشاهده‌پذیر، در یک سیستم خاص می‌پردازد؛ در حالی که هدف قوانین بنیادین تبیین هستارها و فرایندهای مشاهده‌ناپذیر در زیر پدیده‌های مشاهده‌پذیر است. برای مثال قانونی که مطابق آن می‌توان رابطه میان یک آونگ و دوره تناوب آن را بیان کرد، پدیدارشناختی است؛ در حالی که قوانین نیوتن که تبیین‌کننده قانون پدیدارشناختی بیان‌شده درباره آونگ است، بنیادین است. حسن بزرگ قوانین پدیدارشناختی، راحتی به کارگیری آنها در حیطه عمل است و مشکل آنها نپرداختن به علل واقعی و بنیادین. در حال حاضر، همه قوانین موجود در علوم اجتماعی، از سنخ قوانین پدیدارشناختی است؛ اما اینکه در آینده، علوم اجتماعی قوانین بنیادین خواهد داشت یا نه، و به تعبیر پوپر، علوم اجتماعی گالیله خود را خواهد یافت یا نه، با گذشت زمان مشخص خواهد شد. از آنجا که عمده هستارها، ساختارها، و فرایندهای اجتماعی، برساخته‌های انسان‌های موجود در جوامع است، با

تغییر در حیث التفاتی بر سازنده‌ها، آنها نیز تغییر می‌کند؛ اما ممکن است در آینده، قوانینی بنیادین کشف شود که سازوکار حاکم بر تغییرات را توضیح دهد. کسانی که امروزه، در حیطه «علوم اجتماعی فرگشتی» فعالیت می‌کنند، مدعی هستند در مسیر کشف این قوانین بنیادین گام نهاده‌اند؛ ادعایی که صحت و سقم آن در آینده مشخص خواهد شد.

تفاوت‌گرا: اما ادعای یافتن این سنخ از قوانین بنیادین در علوم اجتماعی، اصولاً با مشکلاتی روبه‌روست. منظور من بیشتر این نکته است که ماهیت معنادار رفتار آدمی مانع از تبیین‌های علی است: این واقعیت که انسان‌ها اعمال دیگران و خودشان را تفسیر می‌کنند و اینکه اظهارات انسان‌ها محتوای معنایی دارد و مواردی از این دست. علوم اجتماعی باید رفتارها را در قالب دلایل توضیح دهد؛ اما دلایل و رفتار مرتبط با آنها را نمی‌توان در روابط علی گنجانند. اینکه من رفتاری پرخاشگرانه نشان دادم، چون عصبانی بودم، با توجه به تعریف واژگان درست است؛ اما وقتی می‌گوییم «الف علت ب است.» درستی این سخن با تعریف محقق نمی‌شود؛ بنابراین دلایل نمی‌تواند علل باشد (ملدن، ۱۹۶۱).

شباهت‌گرا: به نظر من، این پیش‌فرض که در علوم اجتماعی، به دنبال علل نیستیم، درست نیست؛ برای مثال ما خواهان پی بردن به علل رکود اقتصادی کنونی جهان هستیم و بسیاری از اقتصاددانان، وقت خود را برای پی بردن به سازوکارهای علی حاکم بر نوسانات بازار صرف می‌کنند و یا خواهان پی بردن به علل رفتارهای آدمیان در وضعیت خاص هستیم.

تفاوت‌گرا: به این نکته توجه کنید که علوم اجتماعی رفتارها را توضیح نمی‌دهد، بلکه کنش‌ها را توضیح می‌دهد. کنش‌ها تنها حرکات بدنی و معلول زنجیره‌ای از مکانیسم‌های فیزیکی و زیستی نیست، بلکه رفتارهایی با یک معنای خاص است؛ بنابراین، همواره باید کنش‌ها تفسیر شود. در نتیجه، علوم اجتماعی نمی‌تواند همانند علوم طبیعی «داده‌های خام» داشته باشد. علوم اجتماعی نوعی فعالیت هرمنیوتیکی همانند تفسیر متون است (تیلور، ۱۹۷۱).

شباهت‌گرا: این سخن شما درست است که در علوم اجتماعی، با داده‌های خام روبه‌رو نیستیم؛ اما این سخن درباره علوم طبیعی نیز درست است. بسیاری از فیلسوفان

علم از جمله پوپر، هنسن و کوون بسیاری از نوشته‌های خود را به توضیح این نکته اختصاص داده‌اند که همهٔ داده‌ها نظریه‌مند است و نمی‌توان طبیعت را آینه‌وار، در ذهن خالی دانشمندان منعکس کرد. شما می‌توانید مدعی شوید که داده‌ها، در علوم اجتماعی بیش از علوم طبیعی به نظریه وابسته است - البته این ادعا نیازمند استدلال است - اما بی‌شک نمی‌توانید نظریه‌مند بودن داده‌ها، در علوم اجتماعی را وجه اختلاف آن از علوم طبیعی بدانید؛ زیرا همهٔ داده‌ها، حد اقل تا حدی، به نظریه‌ها و پیش‌فرض‌ها وابسته است.

تفاوت‌گرا: اما برای تفسیر دیگران باید آنها را فهمید و برای فهم دیگران، از اصل تحویل به احسن استفاده می‌کنیم؛ یعنی فرض می‌گیریم آنچه آنها انجام می‌دهند، معقول است. این به آن معناست که قیود پیشینی برای ارزیابی‌ها وجود دارد که تفسیر را هدایت می‌کند و این به تبیین‌هایی که در علوم طبیعی داریم، شبیه نیست (دیویدسون، ۱۹۸۴؛ هولیس، ۱۹۹۶).

شباهت‌گرا: این نکته مهمی است؛ اما در علوم طبیعی فرض مشابهی داریم: جهان را قوانین کلی و ضروری که قوانین طبیعت نامیده می‌شود، هدایت می‌کند و هدف دانشمندان رسیدن به این قوانین است. یعنی در علوم طبیعی نیز، با افزودن یک قید پیشینی، جهان نامتعین طبیعی را برای خود فهمیدنی‌تر می‌سازیم. این اصل که دیگران را همانند خود عقلانی بینگاریم، نقش مشابهی در علوم اجتماعی بازی می‌کند. در واقع، در علوم طبیعی نیز، دانشمندان این پیش‌فرض را دارند که جهان معقول رفتار می‌کند (جهان قانونمند است)؛ فرضی که معمولاً، با عنوان اصل همسانی طبیعت مورد پذیرش دانشمندان است؛ هرچند به طور عمده، به صورت پیش‌فرضی ناگفته، در کنه عمدهٔ نظریه‌های علوم طبیعی وجود دارد.

میان‌رو: اما از این مقدمه که قوانین جهان را هدایت می‌کند، نمی‌توان «اصل همسانی» طبیعت را نتیجه گرفت. قانونمند بودن جهان تنها به این معناست که جهان آشوبناک نیست^۱ - البته این هم فرضی است که می‌کنیم - اما آشوبناک نبودن با «همسانی» کاملاً تفاوت دارد. معقول بودن جهان نیز، شبه آنتروپومورفیسم^۲ را با خود می‌آورد (پایا، ۱۳۸۸).

۱. البته آشوبناک بودن به معنای تحت قانون نبودن نیست.

تفاوت‌گرا: کنش انسان توسط قواعد یا هنجارها شکل می‌گیرد (وینچ، ۱۹۵۸). همچنان که ویتگنشتاین می‌گوید، فهم رفتار اجتماعی به فهم حرکات در یک بازی شباهت دارد. برای دانستن آنکه چه کاری و چرا انجام شده است، باید کنش و هنجارهای شکل‌دهنده آن و مواردی از این دست را در نظر بگیریم؛ یعنی باید کنش را از منظر کنش‌گر فهم کنیم. بنابراین نکته مورد توجه علوم اجتماعی فهم است؛ نه همانند علوم طبیعی، تبیین علی.

شباهت‌گرا: فهمیدن به یک انسان خاص (در اینجا، به یک دانشمند علوم اجتماعی خاص) تعلق می‌گیرد؛ در حالی که تبیین کردن امری عینی است؛ نه ذهنی. شخص پس از فهمیدن یک پدیده خاص، باید فهم خود را در قالب تبیینی ارائه کند تا دیگران نیز به آن دسترسی داشته باشند و بتوانند درباره آن اظهار نظر کنند. باید فهم خود را در قالب تبیین‌هایی به دیگران عرضه کنیم؛ برای مثال اکنون، دسته بزرگی از اقتصاددان‌ها درباره رکود اقتصادی کنونی مطالعه می‌کنند. پس از مدتی، یکی از آنها مدعی می‌شود که این پدیده را به خوبی فهمیده است. دیگران مشتاقانه از او می‌خواهند این پدیده را برای آنها توضیح دهد. او در پاسخ می‌گوید: «وظیفه علوم اجتماعی فهم پدیده‌هاست؛ نه تبیین آنها. شما نیز باید به نوبه خود، به مطالعه این پدیده پردازید و آن را بفهمید». به نظر شما، آیا همکاران او چنین پاسخی را قانع‌کننده می‌یابند؟

میان‌رو: البته فهمیدن نیز، چون با استفاده از مفاهیم و واژگان صورت می‌گیرد، پیشاپیش به حیطة عمومی کشیده شده است؛ هرچند که هنوز، قوت «تبیین تمام‌عیار علمی» را ندارد. تفاوت فهم و تبیین به درجه است؛ نه به نوع.

تفاوت‌گرا: نکته این است که در عمل نمی‌توان چنین تبیین‌هایی را که شباهت‌گرا مدعی آن است، در علوم اجتماعی ارائه کرد. در گذشته، دانشمندان علوم اجتماعی وجود فعالیت‌های اجتماعی خاص را این‌گونه توضیح می‌دادند که اهداف یا مقاصد خاصی را برآورده می‌کرد؛ با این حال آنها مدعی نبودند که افراد خاصی چنین فعالیت‌هایی را طراحی کرده‌اند. به لحاظ تاریخی، این‌گونه از تبیین‌های کارکردی، در علوم اجتماعی به وفور یافت می‌شود؛ برای مثال مارکسیست‌ها مدعی‌اند حکومت برای برآوردن خواسته‌های طبقه حاکم به وجود آمده و یا دورکیم مدعی بود تقسیم کار برای ایجاد انسجام در جامعه به وجود آمده است. با اینکه دانشمندان اجتماعی از این تبیین‌ها

بهره می‌گرفتند، از چگونگی کارکرد این تبیین‌ها یا مشروع بودن آنها سخنی نمی‌گفتند. در دهه ۱۹۵۰ فیلسوفان پرسش‌هایی در باب تبیین‌های کارکردی طرح و تلاش کردند تا آنها را ذیل مدل قانونی-قیاسی بگنجانند. همپل تبیین‌های کارکردی را در قالب آنچه برای کارکرد موفق ضروری بود، تحلیل کرد. او این پرسش را مطرح کرد که آیا می‌توان قوانینی مشخص کرد که ویژگی‌هایی را به پیامدهای خاصی ربط دهد؟ البته پاسخ او این بود که چنین قوانینی وجود ندارد؛ زیرا کارکردهای معادلی وجود دارد؛ یعنی فعالیت‌های اجتماعی معادلی که می‌تواند همان کارکرد را داشته باشد. به همین دلیل، تبیین‌های علی ناکارآمد است.

شباهت‌گرا: چنین سخنی در مورد علوم طبیعی نیز صادق است؛ برای مثال انتقال مواد در موجودات، از راه‌های گوناگونی انجام می‌شود. انتشار، انتقال فعال و انتقال تسهیل‌شده می‌توانند یون‌های سدیم را در موجودات زنده انتقال دهند؛ اما زیست‌شناسان با مشاهده آنکه فعالیت‌های زیستی معادلی می‌تواند کارکرد یکسانی داشته باشد، این نتیجه را نمی‌گیرند که تبیین‌های علی، در زیست‌شناسی ناکارآمد است. تفاوت‌گرا: اما گونه انسانی ویژگی‌های منحصر به نوعی دارد که او را کاملاً از دیگر موجودات زنده متمایز می‌کند؛ از جمله خودآگاهی، به کارگیری زبان و اخلاق. اما به ویژه، در سنت‌های فکری متأثر از مارکس و هگل، ویژگی‌های متمایزی برای گروه‌های انسانی که بیشتر بر آنها تأکید می‌شود، عبارت است از: تولیدات اجتماعی (و نه صرفاً مجموعه‌ای از افراد)، به کارگیری ابزار، و تاریخ‌گرایی^۱. اینها ویژگی‌های منحصر به نوع انسان است که باعث می‌شود علوم اجتماعی، به طور کلی، از علوم طبیعی متمایز باشد.

شباهت‌گرا: به دو روش می‌توان به این ادعا پاسخ گفت. یکی از آنها تأکید بر جنبه‌هایی از حیات انسانی است که با دیگر گونه‌های موجودات زنده مشترک است؛ یعنی به ازای نقاط تفارقی که برمی‌شمارید، می‌توانیم نقاط اشتراک بسیاری میان انسان‌ها و دیگر حیوانات برشماریم. راهکار دیگر تکیه بر تحقیقات جدید در علوم حیاتی است که به نظر می‌رسد به نحو فزاینده‌ای، در جنبه‌هایی که شما آنها را جنبه‌های یگانه بودن انسانی معرفی می‌کنید، در حال پر کردن شکاف‌هاست. انقلاب داروینی خویشاوندی انسان و دیگر گونه‌های موجودات زنده را مسجل، و زمینه را برای

1. historicity

رویکردهای بعدی، در مطالعه رفتار حیوان‌ها و در بوم‌شناسی گونه انسانی فراهم کرده است. استفاده از ابزار، یادگیری عناصری از زبان‌های اشاره‌ای انسانی در میان شامپانزه‌ها و دولفین‌ها، سطوح بالای همکاری‌های اجتماعی، پیچیدگی‌های عاطفی و زندگی روانی غنی در دیگر موجودات زنده از جمله یافته‌هایی است که انکار آنها دشوار است. این سخن شما نوعی «تعصب‌گرایی گونه»^۱ است.

میان‌رو: شما بر شباهت‌های میان انسان و دیگر حیوانات تأکید می‌کنید و از تفاوت‌ها غافل می‌شوید. از یک سو، این سخن شما درست است که در بسیاری از موارد شباهت‌های اساسی میان انسان و دیگر موجودات زنده، به ویژه حیواناتی که نام بردید، وجود دارد. اما از سوی دیگر، این نکته نیز انکارناشدنی است که برخی تفاوت‌های نوعی، و نه درجه‌ای، میان انسان و دیگر موجودات زنده وجود دارد. برخی ویژگی‌های نوظهور^۲ در انسان وجود دارد که با آنکه از سطوح زیرین برآمده است، اما قابل تقلیل به آن سطوح نیست. ما می‌توانیم خاصه‌های انسانی را در دو دسته قرار دهیم: دسته اول، خاصه‌هایی هستند که تفاوت انسان و حیوانات در آن خاصه‌ها به درجه است. در دسته دوم، خاصه‌هایی هستند که به نوع انسان تعلق داشته، حیوانات فاقد آنها هستند. خودآگاهی در گروه این دسته از خاصه‌هاست. ما می‌توانیم درجاتی از تفکر را به حیوانات نسبت دهیم؛ اما بدون شک، تفکرات سطح بالا مانند آنچه در علوم و فلسفه مشاهده می‌شود، مختص انسان است. چنین خاصه‌های نوظهوری، تفاوت‌های اساسی ایجاد می‌کنند و اذعان به آنها نشانه تعصب‌گرایی ما نیست.

تفاوت‌گرا: به علاوه، آن گونه که می‌توانیم در جهان حیوانات پیش‌بینی کنیم، نمی‌توانیم در جهان انسان‌ها نیز چنین کنیم و پیش‌بینی‌ها، در این دو حیطه یکسان نیست. در علوم اجتماعی غالباً فرض بر این است که پیش‌بینی‌ها باعث می‌شود مشکلات خاص فلسفی و روش‌شناختی بروز کند. ریشه این مشکلات در این است که پدیده‌های مورد مطالعه، در علوم اجتماعی، بسیار پیچیده و بسیار مرتبط با هم است، به گونه‌ای که ساخت تعمیم‌های قانون‌گونه درباره آنها عملاً ناممکن است.

برخی پدیده‌ها متعین است و از قوانین بدون تغییر پیروی می‌کند. برخی پدیده‌های

1. species-chauvinism
2. emergent properties

دیگر تصادفی بوده، از قوانینی پیروی می‌کند که فقط با واژگان آماری می‌توان آنها را بیان کرد. پدیده‌های دیگری نیز وجود دارد که ادعا می‌شود غیر متعین است؛ از جمله معروف‌ترین این دسته، رفتارهای آدمی را می‌توان ذکر کرد. مطابق نظر فیلسوفان مختلف، اعمال آزاد انسان نه با قوانینِ موجبیتی مطابق است و نه با قوانین احتمالاتی. شباهت‌گرا: تا جایی که به موضوع پیش‌بینی‌پذیری مربوط است، بیان این نکته‌ها الزامی است:

۱. پیش‌بینی‌پذیری مستلزم موجبیت‌گرایی^۱ نیست؛ زیرا پیش‌بینی‌های احتمالاتی وجود دارند که برای پدیده‌های تصادفی بیان می‌شود.

۲. موجبیت‌گرایی نیز، مستلزم پیش‌بینی‌پذیر بودن نیست. چند دلیل می‌توان برای این ادعا برشمرد: الف. برخی پدیده‌ها موجبیتی است؛ ولی به این معنی که گاهی تغییرات پنهانی کوچک باعث می‌شود تغییراتی بزرگ بروز کند، آشوبناک^۲ است. ب. برخی پدیده‌ها آن قدر پیچیده است که انسان نمی‌تواند همه روابط درونی را برای پیش‌بینی وصف کند. ج. در برخی موارد، از نظر عملی^۳ ناممکن است که اطلاعات مربوط برای پیش‌بینی را به دست آوریم.

از نکته دوم به دست می‌آید که پیش‌بینی‌ناپذیری مستلزم رها بودن نیست. محدودیت‌هایی که برای مورد دو گفته شد، ممکن است در مطالعه پدیده‌های اجتماعی بروز کند. البته این محدودیت‌ها، در جاهای دیگر نیز ممکن است وجود داشته باشد؛ برای مثال ممکن است بازارهای مالی عملکردی آشوبناک داشته باشد، چنان که پدیده‌های هواشناسی نیز چنین است. انسان‌ها به صورت منفرد، همانند جوامع انسانی، هستارهایی به غایت پیچیده‌اند؛ چنان که حیوانات نیز چنین هستند. به علاوه ممکن است پدیده‌ای برای ارائه یک الگوی پیش‌بینی‌پذیر در رفتار کلی‌اش، ساختارهای داخلی بسیار پیچیده‌ای داشته باشد. ممکن است بتوانیم حرکات کلی را پیش‌بینی کنیم، بدون اینکه حرکات اجزا را وصف یا پیش‌بینی کنیم. برخی فیلسوفان مدعی‌اند که نمی‌توانیم قوانین کلی اجتماعات انسانی را بیابیم؛ زیرا همه جامعه‌ها بر پایه نظام‌هایی باز است.

1. determinism

2. chaotic

۳. هرچند که ممکن است اصولاً پیش‌بینی ممکن باشد.

آنها می‌پندارند بر خلاف آزمون در آزمایشگاه‌ها یا مشاهدات نجومی نمی‌توانیم آثار عوامل خارجی را حذف کنیم؛ بنابراین هیچ‌گاه نمی‌توانیم بگوییم فلان پدیده را فلان عوامل خاصی به وجود آورده است که با آنها آزمایش را انجام داده‌ایم. اما این پدیده در مورد بسیاری از علوم طبیعی نیز صادق است (از جمله در هواشناسی).

تفاوت‌گرا: فرض بر این است که انسان‌ها اراده آزاد دارند و ممکن است خود پیش‌بینی‌ها باعث شود تغییرهایی در پدیده پیش‌بینی شده به وجود آید.^۱

شباهت‌گرا: به نظر می‌رسد تنها مشکل فلسفی که به طور خاصی، با پیش‌بینی‌های اجتماعی مرتبط است، اراده آزاد باشد. اما این آزادی فرضی مانعی برای پیش‌بینی‌های ما در زندگی معمولان نیست. ما معمولاً، بدون کمک هیچ معرفت‌علمی (نظام‌مند) پیش‌بینی می‌کنیم. ما اهداف و باورهای خاصی را به اطرافیان خود نسبت می‌دهیم و درباره اینکه آنها چگونه رفتار خواهند کرد و همچنین درباره انتظارات خودمان پیش‌بینی‌هایی تقریبی می‌کنیم. به طریق مشابه، دانشمندان علوم اجتماعی نیز ممکن است درباره انگیزه‌های کلی (مثل حد اکثر کردن سود) و یا باورهای مشترک (مثل باورهایی درباره قیمت‌های کنونی بازار) حدس‌هایی بزنند و بر اساس روندهای کلی، پیش‌بینی‌های مفیدی کنند. حتی اگر حدس‌ها برای همه افراد صادق نباشد، ممکن است ویژگی‌های منحصر به فرد افراد همدیگر را خنثی کند و یا در زمینه‌های خاص، امکان وجود فشارهایی بر افراد وجود دارد که آنها را با حدس‌ها هم‌نوا کند. کارفرمایانی که سعی نکنند درآمدها را بیشینه کنند و از اطلاعات کافی بهره نگیرند، به زودی از گردونه تجارت خارج می‌شوند. ساختار شرایط گزینش می‌تواند الگویی پیش‌بینی‌پذیر به وجود آورد. در واقع، آزادی اراده آدمی، یک آزادی کامل نیست؛ برای مثال شخصی اراده می‌کند که با سرعت صد کیلومتر در ساعت بدود؛ اما این اراده هیچ‌گاه محقق نخواهد شد. اراده آدمی در قالب ساختارهای موجود عمل می‌کند. محدودیت‌های فیزیولوژیکی و محیطی-اجتماعی حدودی برای تحقق امر اراده‌شده ایجاد می‌کند. همان‌گونه که علوم زیستی می‌تواند محدودیت‌های فیزیولوژیک را مشخص کند، علوم اجتماعی نیز،

۱. تأثیر فهم موضوع شناسایی روی پیش‌بینی را هرمنوتیک مضاعف گویند.

درصد مشخص کردن محدودیت‌های اجتماعی است. تأثیر اراده آزاد در نامتعیین بودن رفتار افراد است؛ اما عیناً نظیر همین نامتعیین بودن را در رفتار الکترون‌ها یا کوارک‌ها نیز می‌توان مشاهده کرد؛ اما این جنبه باعث نمی‌شود که کاوش علمی در رفتارهای نامتعیین، ناممکن شود.^۱

تفاوت‌گرا: حتی اگر این سخنان را بپذیریم، مشکل دیگری باقی می‌ماند که خاص علوم اجتماعی است. پیش‌بینی‌های مشترک، در زندگی اجتماعی ما نقش اساسی دارد. بیشتر مؤسسه‌ها فقط در صورتی می‌توانند به صورت کارآمدی فعالیت کنند که مردم مطابق الگوهای پیش‌بینی‌پذیر خاصی عمل کنند و علت اینکه مردم نیز، مطابق این الگوهای خاص عمل می‌کنند، تا حدی این است که می‌پندارند مؤسسه‌ها (برای مثال بانک‌ها، دولت‌ها و دادگاه‌ها) به نحو کارآمدی عمل خواهند کرد. مردم هنگام پیش‌بینی سعی دارند اطلاعات معطوف به آینده را (از جمله اطلاعاتی که دانشمندان علوم اجتماعی صورت می‌دهند) به حساب آورند؛ بنابراین، پیش‌بینی‌ها درباره میزان آینده تورم، از طریق تأثیر بر انتظارات شرکت‌ها و اتحادیه‌های تجاری، بر میزان واقعی تورم اثر می‌کند. پیش‌بینی‌های اجتماعی ممکن است قدرت خودتعدیل‌کننده (انعکاسی) داشته باشند؛ یعنی ممکن است خودشان را درست یا نادرست سازند. دانشمندان اجتماعی سعی دارند آثار احتمالی پیش‌بینی‌های خود را به حساب آورند؛ اما در عوض ممکن است خود موضوع‌های مورد پیش‌بینی، به این تلاش دانشمندان واکنش نشان دهند. بنابراین به نظر می‌رسد در برخی موارد، یک نظریه اجتماعی نمی‌تواند توصیف‌کننده یا پیش‌بینی‌کننده پیامدهایی باشد که نظریه برای توصیف یا پیش‌بینی آنها ارائه شده است.

شباهت‌گرا: در برخی زمینه‌های تحقیقی، از ویژگی بالقوه خودتعدیلی پیش‌بینی‌ها صرف نظر می‌شود. اولاً، برخی موارد مورد مطالعه واقعاً، ماهیتی اجتماعی ندارد (مثلاً در روان‌شناسی)، بلکه شدیداً، با فرایندهای روان‌شناختی انسان مرتبط و بیانگر شرایط و محدودیت‌های ضروری انسانی است.

۱. البته این سخن بر قرائتی خاص، اما رایج، از مکانیک کوانتوم مبتنی است. با فرض متغیر پنهانی می‌توان تعیین رفتار ذرات کوانتومی را ادعا کرد.

ثانیاً، در بسیاری از موارد، پیش‌بینی‌های دانشمندان علوم اجتماعی، به دلایل مختلف، در دسترس کسانی که درباره آنها پیش‌بینی می‌شود، نیست یا برای آنها فهمیدنی نیست، و این مسئله انعکاسی بودن را حل می‌کند (البته این راه حل با پرداخت هزینه‌های اخلاقی شدنی است؛ زیرا انجام این گونه پیش‌بینی‌ها، به این معناست که پیش‌بینی‌کننده‌ها، به لحاظ اطلاعاتی، از کسانی که درباره آنها پیش‌بینی می‌شود، موقعیتی برتر دارند).

ثالثاً، شرایط اجتماعی مورد پیش‌بینی ممکن است حرکتی به سوی تعادلی واحد داشته باشند. در اینجا تعادل، مفهومی تخصصی و به این معناست که عوامل مرتبط (اشخاص، شرکت‌ها، دولت‌ها و...) هم‌زمان، انگیزه و توانایی تحریف الگوی پیش‌بینی شده را ندارند. هیچ اطلاعات جدیدی نمی‌تواند نتایج را تغییر دهد. در یک مورد ساده (برای مثال در وضعیت آرمانی بازار)، همه یا اکثر افراد فقط یک حق انتخاب ممکن دارند؛ بنابراین، همسو شدن همه انتخاب‌ها به یک جهت خاص، نادر است.

البته احتمال بروز اثر خودتنظیمی در موقعیتی که تعادل برقرار نیست یا چند تعادل برقرار است، وجود دارد؛ برای مثال در بازارهای ناکامل یا در سیاست‌های چندحزبی یا در نظام‌های جهانی چندقطبی. در چنین زمینه‌هایی، افراد انگیزه فزاینده‌ای برای کسب اطلاعات دارند و سعی می‌کنند رفتارهای آتی یکدیگر را حدس بزنند. بنابراین، توانایی علوم اجتماعی در پیش‌بینی، به چگونگی توزیع دانش در جوامع بستگی دارد. امروزه در خصوص تحلیل، تبیین و پیش‌بینی رفتارهای جمعی با استفاده از مدل‌های پیشرفته علوم طبیعی، پیشرفت‌های بسیار زیادی حاصل شده است؛ برای مثال می‌توان اطلاع بعدی افراد از یک موضوع و واکنش دسته‌جمعی آنان را به آن موضوع، با کمک مدل‌های بازخوران (فیدبک) تا حد بسیاری توضیح داد. بحث‌های مربوط به سیستم‌های پیچیده موجب شده است ارتباط دو حوزه علوم انسانی و اجتماعی و پدیده‌های طبیعی بسیار نزدیک‌تر شود تا آنجا که اکنون، دوباره ایده‌ای که نخستین بار، اوگوست کنت، در قرن نوزدهم، با عنوان «فیزیک اجتماع»^۱ مطرح کرده بود، به گونه‌ای تازه و بدون پیش‌فرض‌های پوزیتیویستی مطرح شده و بسط یافته است.

تفاوت‌گرا: بیاید به جای آنکه به ماهیت جامعه، مستقیم توجه کنیم، به ماهیت

1. physics of society

تحقیق در علوم اجتماعی توجه کنیم. علوم اجتماعی ذاتاً آزمایشی نیست و این برای مطالعه علمی آنها مانع است (البته ادعای متافیزیکی دربارهٔ جامعه، غیر مستقیم، در اینجا نیز مدخلیت می‌یابد؛ زیرا وقتی می‌گوییم آزمایشگری در علوم اجتماعی فقط سخت نیست، بلکه لاجرم، به شکست محکوم است، احتمالاً چیزی در خود پدیده مورد مطالعه این ضرورت را در پی داشته است؛ چیزی مانند ماهیت باز سیستم‌های اجتماعی یا ماهیت یکتای عامل‌های انسانی یا مواردی این چنین).

شباهت‌گرا: اما این نگرش محتاطانه و حتی گاهی بدبینانه دربارهٔ نقش آزمایش‌ها در علوم اجتماعی، به گونهٔ فزاینده‌ای تغییر کرده است. اکنون دیدگاه غالب، به تدریج به سمت پذیرش آشکار امکان آزمایش در علوم اجتماعی تغییر کرده است. گسترش آزمایش در اقتصاد باعث شده رشتهٔ جدیدی به نام «اقتصاد آزمایشی» به وجود آید و با نوبلی که در ۲۰۰۲ اسمیت و کاهنمان گرفتند، در سال‌های اخیر، توجه به آن بسیار افزایش یافته است.

تفاوت‌گرا: آزمایش‌های آزمایشگاهی در فیزیک، شیمی و بیوشیمی اغلب، تا اندازه‌ای، کنترل‌اشیای مورد تحقیق را فراهم می‌کند، به گونه‌ای که می‌توان حالت‌های اشیای مورد آزمایش را در آزمایش‌های بعد، یکسان و ثابت تصور کرد؛ بنابراین، وقتی روش‌های آماری را به کار می‌گیریم، انجام این کار فقط برای تحلیل یا پردازش بیشتر اطلاعات است. در مقابل، در زمینه‌های پزشکی، روان‌شناسی و علوم اجتماعی، در بیشتر موارد، چنین کنترل آزمایشی شدیدی ناممکن است و برای جبران آن، روش‌های آماری، در این حیطه‌ها، مستقیماً به کار می‌رود تا گروه‌هایی از آزمودنی‌ها را بسازد که ویژگی‌های میانگین برابری داشته باشد. تنها پس از چنین گروه‌بندی‌هایی است که می‌توان در باب فرضیه‌های مربوط به آزمودنی‌ها تحقیق کرد. تمایز میان این دو دسته از علوم را به این شکل می‌توان بیان کرد: در علوم دستهٔ اول ملاحظات آماری، بیشتر به برقراری ارتباط میان داده‌های آزمایشی و فرضیه‌های نظری معطوف است؛ در حالی که در علوم دستهٔ دوم، آمار در تولید داده‌های منفرد واقعی نقش اساسی دارد. آزمایش‌های انجام‌شده در علوم اجتماعی، اساساً با آزمایش‌هایی که در علوم طبیعی انجام می‌شود، متفاوت است؛ برای مثال به این تعریف از آزمایش که در یکی از متون روش‌شناسی موجود در علوم اجتماعی دیده می‌شود، توجه کنید:

«آزمایش‌های واقعی باید، حد اقل دارای سه چیز باشند: دو گروه مقایسه‌ای (در ساده‌ترین شکل آن: یک گروه آزمایش و یک گروه کنترل)، پراکندگی در متغیر مستقل قبل از ارزیابی تغییر در متغیر وابسته، و انتخاب تصادفی در گروه‌های مورد مقایسه» (شوت، ۲۰۰۶، ص ۲۰۱).

شبهات‌گرا: چنین گفته‌هایی آزمایشگران بزرگی مانند گاليله، رادرفورد و هلمهولتز را متعجب خواهد کرد. اینها کسانی هستند که آزمایش‌های بسیار مهمی کرده‌اند؛ اما نه مطابق تعریف شوت. آزمایش‌های اینها نظریه‌های مهمی را آزموده است، بدون آنکه گروه‌های آزمایش و کنترل و متغیرهای مستقل و وابسته داشته باشد، و البته در آزمایش‌های آنها، هیچ چیزی به صورت تصادفی گزینش نشده است.

در واقع، برای مشخص شدن جایگاه آزمایش در علوم اجتماعی، ابتدا باید دو نوع آزمایش بیان‌شده را به دقت، از هم تمیز داد. دو نوع آزمایش متفاوت داریم: تجربه‌گرایانه^۱ و مشتق از نظریه^۲. هدف آزمایش‌های تجربه‌گرایانه کشف الگوهای منظمی از رفتار است. متأسفانه بر خلاف ادعاهای جان استوارت میل، کسی که مبانی منطقی این نوع آزمایش را سامان‌دهی کرده است، آزمایش‌های تجربه‌گرایانه نمی‌توانند علل واقعی را بیابند. از طریق آزمایش یا مشاهده کور نمی‌توان به هیچ الگویی دست یافت و این همان مشکل معروف استقراست؛ در نتیجه، به علم نظری انباشتی منجر نمی‌شوند. در عوض، آزمایش‌های مشتق از نظریه، برای آزمودن نظریه‌ها طراحی شده است. البته حق با شماست که در عمده متون جامعه‌شناسی و دیگر علوم اجتماعی، فقط از آزمایش‌های تجربه‌گرایانه صحبت می‌شود. متون روش‌شناسی، به ویژه متونی که در مقطع کارشناسی علوم اجتماعی تدریس می‌شود، عموماً آزمایش‌های مشتق از نظریه را نادیده می‌انگارند.

تاریخ آزمایش‌های مشتق از نظریه، حد اقل به آزمایش‌های گاليله برای آزمودن نظریه او در باب سقوط آزاد اجسام بازمی‌گردد؛ در حالی که تاریخ آزمایش‌های تجربه‌گرا، به اواسط قرن نوزدهم و به آراء جان استوارت میل بازمی‌گردد.

میل مبانی منطقی آزمایش‌های تجربی را در پنج اصل بیان کرد: روش‌های ۱.

1. empiricist

2. theory- driven

توافق؛^۱ ۲. اختلاف؛^۲ ۳. توافق و اختلاف؛^۳ ۴. تغییرات هم‌زمان؛^۴ ۵. باقی‌مانده.^۵

برای مثال، مطابق روش اختلاف، پدیده مورد تحقیق معلول یا متغیر وابسته است و شرایطی که تنها در آن، دو مثال (گروه‌های آزمایش و کنترل) با هم تفاوت دارند، علت یا متغیر مستقل است. پرسش این است که چگونه می‌توان از اصول میل برای یافتن معرفت نظری کلی بهره گرفت؟ خود میل مدعی است که معرفت علمی، با به کارگیری روش‌های او در کشف انتظام‌های موجود در جهان، دست‌یافتنی است. فرض این روش آن است که چنین الگوهای منظمی از علت و معلول، قوانین است. اما واکر و ویلر (۲۰۰۷، ص ۲۹) مدعی‌اند همه کتاب نظام منطقی میل را که بیش از ششصد صفحه دارد، خوانده‌اند و هیچ اثری از اینکه چگونه می‌توان قانونی مانند قانون اول نیوتن را از روش‌های پیشنهادی او استنتاج کرد، نیافته‌اند. به نظر آنان، به این دلیل میل از توصیف آزمایش‌هایی که در جست‌وجوی قوانین است، خودداری می‌کند که روش او نمی‌تواند قوانین را بیابد؛ زیرا با سه مسئله اصلی روبه‌روست.

مسئله اول: مطابق روش اختلاف میل، اگر با حضور شرایط ABCDE نتیجه a مشاهده شود و در شرایط BCDE نتیجه a به دست نیاید، از آنجا که اختلاف دو حالت فقط در یک شرط خاص، یعنی A است، A یک جزء جدایی‌ناپذیر از علت a است. مسئله در اینجا است که آزمایشگر هیچ‌گاه نمی‌تواند در جهان واقعی، دو دسته از شرایط آزمایشی را چنان برقرار سازد که فقط و فقط در یک شرط اختلاف داشته باشند.

مسئله دوم: ضابطه میل برای تشخیص دادن یک انتظام قانون‌مانند تحقق‌پذیر نیست. مطابق این ضابطه، باید رابطه علت و معلول کامل باشد؛ یعنی هر گاه علت در یک گروه آزمایشی محقق شود، همواره باید معلول ظاهر گردد، و وقتی علت در گروه کنترل ظاهر نگردد، نباید معلول را داشته باشیم. هیچ چیزی کمتر از یک انتظام کامل نمی‌تواند ضابطه میل را برآورده سازد. در واقع، تا به حال، هیچ انتظام کاملی در جامعه‌شناسی و دیگر علوم یافت نشده است. خطای اندازه‌گیری به تنهایی کافی است تا ما را مطمئن سازد هیچ‌گاه، در آینده نیز، انتظام‌های کاملی نخواهیم یافت.

1. agreement
2. difference
3. concomitant variation
4. residues

مسئله سوم: این ادعای میل که انتظام‌های کامل قوانین هستند، مسئله سومی ایجاد می‌کند. هیچ نظامی منطقی وجود ندارد که به تحلیل‌گر اجازه دهد مجموعه‌ای کامل از مشاهدات را قوانین معرفی کند؛ زیرا مشاهدات آینده ممکن است مشاهدات گذشته را نقض کند. انتظام کامل نیاز دارد که همه مصادیق شرایط آزمایشی و کنترل، در گذشته، حال یا آینده، این ضابطه را ارضا کند.

علاوه بر سه مسئله یادشده، دو نکته دیگر بااهمیت است. نخست آنکه قوانین علمی گزاره‌هایی درباره انتظام‌های تجربی نیست؛ زیرا قوانین، بر ساخته‌های نظری را به هم مرتبط می‌کند. در حالی که مشاهدات در قالب واژگان انضمامی (یعنی متغیرها) وصف می‌شود و هیچ نظام منطقی اجازه گذار از روابط متغیرها، به روابط بر ساخته‌های نظری را نمی‌دهد. معنی این سخن آن است که نمی‌توان قوانین را از مشاهدات، ولو تعداد آنها هزاران باشد، استنتاج کرد.

دوم آنکه تاریخ علم نشان می‌دهد بیشتر مشاهدات، به جای آنکه دانشمندان را به قوانین مفیدی سوق دهد، او را از رسیدن به قوانین دور می‌کند. اگر نیوتن تنها بر مشاهدات تأکید می‌کرد، باید به این نتیجه می‌رسید که اشیای در حال حرکت بالأخره می‌ایستند؛ بنابراین، با مشاهده صرف باید بر آنچه ارسطو دو هزار سال پیش از او گفته بود، صحنه می‌گذاشت؛ نه آنکه قانون اول خود را ارائه کند.

میان‌رو: در واقع، ریشه همه اشکالاتی که در مورد رویکرد میل برشمردید، به عقیم بودن استقرا بازمی‌گردد.^۱

تفاوت‌گرا: رونالد فیشر دو مسئله را از مسائلی که میل با آنها روبه‌رو بود و شما آنها را بیان کردید، حل کرده است. راه حل فیشر برای مسئله اول، در مواردی که با انسان‌ها سروکار داریم، این است که آنها را به صورت تصادفی، در گروه‌های آزمایش و کنترل قرار دهیم. دو گروه یا دو نمونه که به صورت تصادفی، از یک جمعیت انتخاب شده‌اند، نسبت به ویژگی‌های موجود در آن جمعیت، شبیه هستند. هرچه حجم نمونه‌ها

۱. اصل استقرا توجیه معرفت‌شناختی ندارد. آنچه به طور معمول، مسیر استقرایی خوانده می‌شود، در واقع مسیری برای رسیدن به یک حدس است. اینکه حدس مورد نظر، پس از مشاهده چندین مورد جزئی مشابه ایجاد شده باشد- یعنی آنچه در عرف استقرا خوانده می‌شود- یا از طریق مماثلت (analogy) یا از هر طریقی دیگری، توجیهی معرفت‌شناختی برای پذیرش آن فراهم نمی‌کند.

بزرگ‌تر باشد، مطابق قانون اعداد بزرگ، این شباهت بیشتر خواهد بود. راه حل او برای مسئله دوم، کنار نهادن ضابطه میل و وضع ضابطه‌ای جدید است: تفاوت مشاهده‌شده میان گروه‌های کنترل و آزمایشی، اگر شانسی بودن آن نامحتمل باشد، احتمالاً یک انتظام است.

شباهت‌گرا: واکر و ویلر (۲۰۰۷، ص ۳۱) اشاره‌ای گذرا به نکته‌ای دارند که اهمیت ویژه‌ای دارد. آنها پس از نقدهایی که به آزمایش تجربه‌گرا وارد می‌کنند، نه تنها آن را طرد نمی‌کنند، بلکه «روشی عالی» معرفی می‌کنند؛ اما نه روشی عالی برای توجیه، بلکه روشی عالی برای کشف: «با این حال ثابت شده است که آزمایش تجربه‌گرا روشی عالی برای کشف است».^۱ این گونه روش‌های «مکانیکی» برای کشف، هم اکنون، در صنایع داروسازی و با استفاده از کامپیوترهای پر قدرت، برای «کشف» ساختار بهترین مولکول‌هایی که در تولید استفاده می‌شود، به کار گرفته می‌شود؛ اما این قبیل «اکتشافات» در چارچوب‌هایی تحقق می‌یابد که محققان برای ماشین تعریف کرده‌اند.

از دید واکر و ویلر، سنخ دوم آزمایش‌ها، یعنی آزمایش‌های مشتق از نظریه که بر خلاف آزمایش‌های سنخ اول، نه برای برقراری انتظام‌ها، بلکه برای آزمودن نظریه‌ها به کار می‌رود، اهمیت بیشتری دارد. هر نظریه‌ای باید در با شواهد آزمون رویارو، و در این رویارویی تأیید یا ابطال شود. نظریه روش‌های آزمایش را تعیین می‌کند و از آنجا که نظریه‌ها متنوع است، روش‌های آزمایشی نیز متعدد خواهد بود. اما واکر و ویلر می‌پندارند اصولی برای طراحی آزمایش‌ها وجود دارد که در همه آزمایش‌های مشتق از نظریه مشترک است.

تفاوت‌گرا: در اینجا پرسشی مطرح می‌شود. از آنجا که نظریه آزمایش را می‌سازد در واقع، خود، شرایط آزمون خود را تعیین می‌کند. آیا معنای این سخن این نیست که نظریه همواره، در آزمون تأیید می‌شود؟

شباهت‌گرا: پاسخ این پرسش به چند دلیل منفی است:

۱. رایشاخ مقام اکتشاف را از مقام توجیه متمایز دانست. فیلسوفان بسیاری از جمله پوپر بر این تمایز تأکید دارند. پوپر همانند هیوم نشان داده است که استقرا روشی موجه نیست. آنچه واکر و ویلر، در اینجا بیان می‌دارند، از این حیث قابل تأمل است که استقرا را به واسطه فراهم نکردن توجیه یکباره، از علم کنار نمی‌گذارند، بلکه جایگاه آن را در مقام کشف قرار می‌دهند.

۱. آزمایش‌ها، آزمون‌های مستقیمی برای استدلال‌های نظری ارائه نمی‌کنند. نظریه‌ها از مفاهیم نظری ساخته می‌شود که مشاهده‌پذیر نیست؛ بنابراین، وظیفه اول پژوهشگران یافتن یا ساختن مقیاس‌هایی برای مفاهیم است. بنابراین آزمایش، آزمون غیر مستقیمی برای نظریه است؛ زیرا روابط مقیاس‌ها مشاهده می‌شود، و نه روابط مفاهیم. اگر نتایج آزمایش منفی باشد، به دلیل آن است که یا نظریه نادرست است، یا مقیاس‌ها به خوبی با مفاهیم ارتباط ندارد و یا هر دو مورد.

۲. نظریه‌ها ویژگی ابطال‌پذیری دارند و به همین دلیل باید آزمون شوند. نظریه‌ها تبیین‌هایی برای روابط میان پدیده‌ها ارائه نمی‌کنند؛ اما تبیین‌هایی که با واقعیات تناسبی نداشته باشد، کاربرد چندانی ندارد. تا کنون، در نتیجه آزمایش‌هایی که بر اساس نظریه‌ها طراحی شده، نادرستی بسیاری از نظریه‌ها مشخص شده است. تفاوت‌گرا: هنوز پرسشی باقی می‌ماند: آیا مشکلات آزمایش‌های تجربه‌گرا که به آنها اشاره کردید، برای آزمایش‌های مشتق از نظریه به وجود نمی‌آید؟ شباهت‌گرا: به دو دلیل پاسخ منفی است:

۱. موفقیت یا شکست آزمایش‌های مشتق از نظریه، به ایجاد دو دسته از شرایط که فقط در یک مورد تفاوت داشته باشند، نیازی ندارد. در آزمایش‌های مشتق از نظریه، نظریه آزمایش را طراحی و سپس مشخص می‌کند که باید چه چیزهایی کنترل و اندازه‌گیری شود و چه چیزهایی در نظر گرفته نشود.

۲. موفقیت یا شکست آزمایش‌های مشتق از نظریه، به آشکار کردن انتظام‌های مطلق وابسته نیست؛ زیرا هدف آن آزمودن نظریه است، و نه یافتن انتظام.

تفاوت‌گرا: در طبیعت‌گرایی روش‌شناختی، اولویت آن است که فرایندها و روابط اجتماعی را قابل اندازه‌گیری و تحلیل ریاضی کنند؛ اما تا حدودی همگان پذیرفته‌اند که استفاده مستقیم از روش‌های آزمایشگاهی، به دلایل اخلاقی یا قانونی یا به علت ناممکن بودن کنترل متغیرهای متعدد، به ندرت، در علوم اجتماعی ممکن است.

شباهت‌گرا: این سخن تا حدی درست است و به همین دلیل، طبیعت‌گرایان روش‌شناختی به استفاده از دو روش جایگزین تمایل نشان داده‌اند که یکی از آنها روش تطبیقی است که در جامعه‌شناسی تاریخی مرسوم است. جامعه‌هایی که به لحاظ معدودی ویژگی‌ها با هم متفاوت‌اند، به لحاظ برخی نتایج تاریخی (برای مثال ظهور

دیکتاتور یا دموکراسی) با هم مقایسه می‌شوند و برای یافتن علل آن نتایج تاریخی تلاشی صورت می‌گیرد، و یا ممکن است تحلیل‌هایی دربارهٔ مجموعهٔ داده‌ها در مقیاس بزرگ، برای کشف همبستگی‌های آماری (برای مثال میان طبقهٔ اجتماعی و مرگ و میر) صورت گیرد و بر آن اساس، دربارهٔ روابط علی میان آنها حدس‌هایی زده شود. بسیاری از این روش‌ها، در علوم اجتماعی و برخی علوم طبیعی (مانند همه‌گیرشناسی و زیست‌شناسی جمعیت) مشترک است. کتاب خودکشی امیل دورکیم، نمونه‌ای از طبیعت‌گرایی روش‌شناختی در جامعه‌شناسی است.

تفاوت‌گرا: طبیعت‌گرایی هستی‌شناختی در علوم اجتماعی، در خدمت علایق ستمکارانه بوده است. قانون جمعیت مالتوسی، داروین‌یسم اجتماعی، علم نژادی نازی‌ها و اکنون، زیست‌شناسی اجتماعی، به عنوان ابزارهایی برای ستمکاری استفاده شده‌اند. طبیعت‌گرایی در گونه‌های مختلف آن، به طور گسترده‌ای، برای «طبیعی» و بنابراین، تغییرناپذیر نشان دادن اشکال مختلف نهادهای ناعادلانه و استثمارگری استفاده شده است. شباهت‌گرا: به این نکته نیز توجه داشته باشید که دانشمندان باید، برای جدا ساختن علم از ارزش‌ها کوشش کنند. علم و ارزش می‌توانند به روش‌های مختلفی، با هم ارتباط داشته باشند. ممکن است ارزش‌هایی ویژه، در تولید علم به کار رود؛ اما ملاک صحت و سقم نظریهٔ تولیدشده صرفاً مطابقت با واقع است؛ نه نوع ارزش به کاررفته در تولید آن. ولی آنچه به آن اشاره دارید، گونهٔ دیگری از رابطهٔ علم و ارزش‌هاست. علوم می‌تواند در خدمت ارزش‌ها (یا ضد ارزش‌ها)ی خاصی قرار گیرد. سوء به کارگیری علوم، علم را متهم نمی‌کند. در علوم طبیعی نیز، در موارد بسیاری، از دستاوردهای علمی خاص برای تولید فناوری‌های غیر انسانی بهره گرفته شده است. فیزیک اتمی را می‌توان برای تولید سلاح‌های هسته‌ای به کار گرفت؛ اما آیا به این بهانه می‌توان چنین علمی را کنار نهاد؟

میان‌رو: اما به این نکته نیز باید توجه کنید که علوم اجتماعی وجه تکنولوژیک (و بنابراین) ایدئولوژیک دارد و به این اعتبار، در این وجه، جای تعجب نیست که حجاب ارزش‌ها بر آنها افکنده شود. علوم اجتماعی، بر خلاف علوم طبیعی، علم تنها نیست، بلکه علم فناوری است. یکی از تفاوت‌های مهم علم و فناوری در این است که معنا بخشیدن انسان به جهان، نقشی اساسی در فناوری‌ها دارد. معنای یک فناوری به جامعهٔ

برسازنده آن وابسته است و خارج از آن جامعه معنایی، فناوری یادشده نمی‌تواند هدف اصلی خود را که افزایش رفاه انسان است، برآورده سازد. در حالی که هدف اصلی علوم طبیعی کشف انواع طبیعی موجود در جهان و پی بردن به سازوکارهای علی حاکم بر آنهاست. از آنجا که انسان‌ها جوامع انسانی را انسان‌ها تشکیل داده‌اند و انسان یک نوع طبیعی است، بسیاری از روابط انسان‌ها، طبق قوانین علی خاصی صورت می‌گیرد. به این معنا، علوم اجتماعی همانند علوم طبیعی وجه علمی نیز دارد. توجه به این وجه دوگانه علوم اجتماعی می‌تواند زاویه دید جدید و متفاوتی، در فلسفه علوم اجتماعی شکل دهد.

نتیجه‌گیری

گفت‌وگوی یادشده را می‌توان ادامه داد. چنان که در ابتدای این مقاله آمد، علوم اجتماعی و علوم طبیعی شباهت‌ها و تفاوت‌هایی انکارناپذیر دارند. در جامعه‌هایی که بر تفاوت این دو دسته از علوم تأکید خاصی می‌شود، باید به شباهت‌ها اشاره کرد و در جامعه‌هایی که صرفاً بر شباهت‌ها تأکید می‌شود، باید توجه عمومی را به نقاط افتراق این علوم معطوف کرد. علوم طبیعی و علوم اجتماعی به لایه‌های مختلفی از واقعیت نظر دارند و از آنجا که این لایه‌ها قابل فروگاهی به یکدیگر نیست، علوم اجتماعی نیز قابل فروگاهی به علوم طبیعی نیست. از آنجا که هر دو دسته این علوم برساخته‌های جمعی انسان‌ها بوده، انسان‌ها، در رویارویی با جهان و لایه‌های مختلف آن، تنها از روش ارائه حدس و نقادی متعاقب آن، معرفت خود را رشد می‌دهند، روش‌شناسی واحدی بر هر دو دسته از علوم اجتماعی و طبیعی حاکم است.

ساختار نظریه‌های موجود در این دو دسته از علوم شباهت‌ها و تفاوت‌هایی دارد. عمده‌ترین این شباهت‌ها آن است که در هر دو دسته، نظریه‌ها چیزی نیستند جز مجموعه‌ای از حدس‌های دانشمندان که به عنوان راه حلی برای مسائل پیش رو، یا برای تبیین پدیده‌های مورد مواجهه، ارائه کرده‌اند و این حدس‌ها، در سلسله مراتبی، بر حسب آنچه در انتهای فصل سوم آمد، جای گرفته‌اند.

تفاوت اصلی این دو دسته از نظریه‌ها به تفاوت آنچه آنها درصدد بازنمایی آنها هستند، یعنی لایه‌های مختلف واقعیت باز می‌گردد. علوم طبیعی به مطالعه جهان طبیعی

می‌پردازند؛ جهانی که بنا به فرض، مستقل از انسان‌ها و نظریه‌پردازی‌های آنها وجود داشته، از انواع طبیعی و روابط میان آن انواع که آنها را قوانین طبیعت می‌نامیم، مشحون است. اما عمده آنچه علوم اجتماعی مطالعه می‌کند بر ساخته‌های جمعی انسان‌هاست. تفاوت اصلی انواع اجتماعی و انواع طبیعی، در سرعت تغییر در آنهاست. در حالی که بنا به فرض، انواع طبیعی، ذاتی خاص داشته، به صورتی پایا در طبیعت وجود دارند، انواع اجتماعی فاقد ذات‌اند و با تغییر در حیث التفاتی جمع بر سازنده آنها، آنها نیز تغییر می‌کنند؛ بنابراین، سرعت شدن در جهان مورد مطالعه علوم اجتماعی، بسیار بیشتر از سرعت شدن، در جهان مورد مطالعه علوم طبیعی است. از آنجا که نظریه‌های علمی برای بازنمایی بخش‌هایی از جهان ارائه می‌شود، نظریه‌های موجود در علوم اجتماعی اساساً، عمر کوتاه‌تری دارند؛ مثلاً با پیدایی بازارهای اینترنتی، در سال‌های اخیر، اقتصاددانان باید به عواملی توجه کنند و آنها را در نظریه‌پردازی‌های اقتصادی خود بگنجانند که اقتصاددان‌های دهه‌های گذشته، به طور کل، از وجود آنها بی‌خبر بودند. علت اصلی به وجود نیامدن نظریه‌های فراگیر، در علوم اجتماعی آن است که جهان اجتماعی متحول‌تر از جهان طبیعی است.

منابع

- Benton, T (1998). "Naturalism in Social Science", *Routledge Encyclopedia of Philosophy*, Version 1.0, London, Routledge.
- Bhargava, R (1998). "Holism and Individualism in History Social Science", *Routledge Encyclopedia of Philosophy*, Version 1.0, London, Routledge.
- Davidson, D (1994). "Psychology as Philosophy", Martin & MacIntyre (eds), *Readings in Philosophy and Social Sciences*, Cambridge, MIT Press.
- ____ (1984). "thought and Talk", Davidson, *Inquiries into Truth and Interpretation*, Oxford, Clarendon Press.
- Gonzales, W. J (2007). "The Role of Experiments in the Social Sciences: The Case of Economics", *Handbook of the philosophy of science: General Philosophy of Science- Focal Issues*.
- Hollis, M (1996). *Reason in Action*, Cambridge, Cambridge University Press.
- Kincaid, H (2002) "Social Science", P. Machamer & M. Siberstein (eds), *The Blackwell Guide to the philosophy of Science*, Blackwell Publishers.
- Lagerspetz, E (1998). "Prediction in Social Science", *Routledge Encyclopedia of Philosophy*, Version 1.0, London, Routledge.
- Melden, A (1961). *Free Action*, London, Routledge.
- Mill, J. S. A System of Logic, London, Longmans, Green & Co. [1843], 1967.
- Popper, K (1957). *The Poverty of Historicism*, Routledge & Kegan Paul, London, and the Beacon Press, Boston, Mass.
- Radder, H (2006). "Experiment", S. Sarkar & J. Pfeifer, (eds), *Philosophy of Science: An Encyclopedia*, Routledge Taylor & Francis Group.
- Rosenberg, A (1998). "Social Science, Methodology of", *Routledge Encyclopedia of Philosophy*, Version 1.0, London, Routledge.
- Ruben, D (1985). *The Metaphysics of the Social World*, London, Routledge & Kegan Paul.

- Schutt, R. K (2006). *Investigating the Social World: The Process and Practice of Research*, 5th ed, Thousand Oaks, CA, Sage Publications.
- Searle, J (1984). *Minds, Brains, and Behavior*, Cambridge, Harvard University Press.
- Taylor, C (1971). "Interpretation and the Sciences of Man", **Review of Metaphysics**, 25.
- Walker H. A. & D. Willer (2007). "Experiments and the Science of Sociology", M. Jr. Webster & J. Sell, *Laboratory Experiments in the Social Sciences*.
- Winch, P (1958). *The Idea of a Social Science and Its Relation to Philosophy*, London, Routledge & Kegan Paul.





پروہشگاہ علوم انسانی و مطالعات فرہنگی
پرتال جامع علوم انسانی